

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نوشته از : مقاومت ۷۱ بلاگ

۲۴ مارچ ۲۰۱۲

## تأملات و مسائلی چند

درباره محمد مراح، در جریان حوادث اخیر فرانسه

کشتار در تولوز و مونتوبان



مروری بر آن چه می دانیم :

پیش از همه می دانیم که، مرد جوان ۲۳ ساله (محمد مراح) (فرانسوی الجزایری تبار از اهالی تولوز)، با اعلام همسبستگی با القاعده، و با سابقه تاریخی مبنی بر اقامت در مرز افغانستان و پاکستان، در اداره مدیریت مرکزی اطلاعات داخلی (۱) در فرانسه شناخته شده بوده است. او موتور سیکلتی را می دزدد، یک فرد نظامی را در تولوز به قتل می رساند (۱۲ یا ۱۱ مارچ) و چهار یا پنج روز بعد سه نظامی دیگر را در شهر مونتوبان، (شهری در نزدیکی تولوز) مورد اصابت گلوله قرار می دهد، که دو نفر از آنها در جا کشته می شوند، و نفر سوم به شدت مجروح می شود. سپس به یک مدرسه یهودی در تولوز حمله می کند و مدیر مدرسه که یک کشیش یهودی بوده و

سه کودک را به ضرب گلوله به قتل می‌رساند. سرانجام پولیس او را پیدا می‌کند. او در آپارتمانی موضع گرفته و به محاصره پولیس در می‌آید. در این محاصره یک پولیس نیز از ناحیه زانو مورد اصابت تیراندازی های او قرار می‌گیرد (مترجم: در این تاریخ یعنی ۲۳ مارچ محمد مراح در حمله نیروهای ویژه فرانسه کشته می‌شود).

سپس در پاریس، یک بمب دست ساز مقابل سفارت اندونزی (یعنی کشوری مسلمان) منفجر می‌شود. این انفجار در بامداد صورت می‌گیرد و خوشبختانه تنها خسارات مادی به بار می‌آورد ولی کسی کشته نمی‌شود.

این عمل تروریستی اگر چه در رسانه‌ها منتشر شد، ولی کاملاً از رادار رسانه‌ها خارج شد و تمام توجهات روی محاصره آپارتمان فرد متهم به تیراندازی در مونتوبان و تولوز تمرکز پیدا کرد. با این وجود این عمل تروریستی نیز انجام گرفته بود.

فرانسه از تاریخ موج ترورها در سال ۱۹۹۵ (بین جولای و اکتوبر) توسط «گروه مسلح اسلامی الجزایری»، حادثه‌ای در این ابعاد را به خود ندیده بود.

نزدیک به ۱۷ سال بی آن که هیچ حادثه تروریستی معنی داری روی دهد گذشت، و ناگهان، کمتر از یک ماه مانده به نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری، در مرحله بسیار حساس، فرانسه در ظرف ده روز قربانی چهار عملیات تروریستی می‌شود.

در مورد جدول زمان برای امور امنیتی که معمولاً در رابطه با چنین وقایعی می‌تواند روی نتیجه اردوی انتخاباتی یا سیرک شامورتی بازی و جادوگری تأثیر بگذارد، جای پرسش‌های بسیاری برای ما خواهد داشت.

تروریست اهل تولوز به پولیس‌هایی که او را به محاصره درآورده‌اند، خود را به عنوان عضو القاعده معرفی می‌کند. با این وصف تأثیر شگفت آور چنین موضوعی تضمین می‌شود. ولی چه باید فکر کنیم وقتی می‌بینیم که القاعده در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ در افغانستان توسط زبیبیگنیف برژینسکی ایجاد شد (مشاور امنیتی جیمی کارتر و مشاور سیاست امور خارجی برای اوپاما) و به همین نسبت توسط رابرت گیتس که در بخش اجرائی سازمان سیا خدمت می‌کرد، و وزیر دفاع در دولت دوم بوش بود که جانشین دونالد رامسفلد، مستعفی، همین رابرت گیتس با مداخلات اوپاما دوباره برای چندین سال به پست خود بازگردانده شد.

استخدام مجاهدین اسلامی که علیه شوروی‌ها می‌جنگیدند، در آغاز توسط سازمان سیا و ام‌آی ۶ سرویس اطلاعاتی بریتانیایی نظارت می‌شد، که مناسبات بیشتری در این زمینه با امپراتوری بریتانیا داشت و توسط صندوق پول سعودی‌ها تأمین مالی می‌شد (مثل امروز که مخالفان مسلح در لیبیا و در سوریه توسط عربستان سعودی و قطر تأمین مالی می‌شوند و غیره) و فردی به نام اسامه بن لادن منابع مالی را تحت نظارت داشت.

شوروی‌ها مغلوب شدند، اسلام‌گرایان القاعده همواره تحت کنترل سرویس‌های اطلاعاتی غربی به سر می‌برند که سازمان سیا در رأس آن قرار دارد، که دوباره در چنچنی و سپس در اواخر سال‌های ۹۰ در بلکان و به ویژه در کوزوو بازسازی شدند (ثابت شده و مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد که بن لادن برای معالجه کلیه در یک بیمارستان امریکائی در جولای ۲۰۰۱ در دوی بیستری بوده و در این مدت رئیس شبکه سازمان سیا در منطقه او را ملاقات می‌کند، در حالی که نام بن لادن در فهرست خطرناکترین تروریستها به ثبت رسیده بود و جزء آنهاست) بود که بیش از همه تحت تعقیب بین‌المللی قرار دارند. سازمان سیا، حتی پس از ۱۱ سپتمبر می‌دانست او در کجا به سر می‌برد.

القاعده به عنوان «لژیون عرب» در سازمان سیا شهرت دارد و اعضای آن، بی آن که بدانند نقش عامل عملیاتی در محل را اجراء می‌کنند، همانطور که شاید «محمد مراح» (قاتل فرانسوی در شهر تولوز) یکی از همین عناصری

بوده باشد که بی آن که بداند عملیاتی را برای چندین مأموریت به اجراء گذاشته است که از او خواسته اند (...). مأموریت اصلی اما عبارت است از فراهم آوردن موقعیتی برای تداوم بخشیدن به «جنگ علیه تروریسم» (به اصطلاح)، یعنی اختراعی که به نام سازمان های غربی به ثبت رسیده تا اقدامات تجاوزکارانه دولت های غربی را برای پوزه بند زدن به شهروندان و مخالفان و البته برای توجیه جنگ های امپریالیستی و مداخله در چهارگوشه جهان، و تحمیل نظریه ای به نام «جنگ بشر دوستانه» که در واقعی چیزی به جز صفحه ای از گرد و غبار نیست تا چهره استعمار نوین امپریالیستی غرب در حال زوال را بپوشاند، که به دلیل خصلتی درونی و اجتناب ناپذیر محکوم به برپا کردن جنگ و تداوم بخشیدن به آن است.

گروه اسلام گرایان «عضو» القاعده علیه فذافی جنگیدند و برای تخریب لیبیا و به نفع شرکت های چند ملیتی غرب امداد دریافت کردند. پرونده هائی وجود دارد که نشان می دهد که برخی از این افراد در عراق جنگیده اند و به علیه سربازان امریکائی و متفقین اقدام کرده و موجب مرگ آنها شده اند.

برخی مانند شخصیت فاجعه بار عبدالحکیم الخویدی بلحاج از گروه اسلام گرای مسلح لیبیا، از سوی ناتو به سوریه فرستاده شده اند تا مبارزه مسلحانه را علیه رژیم سوریه سازمان دهی کند و با ایجاد فضای ترس و وحشت و هرج و مرج، مردم را به اساس خصیصه های مذهبی و قومی به جان یکدیگر بیندازند، و با برپا کردن جنگ داخلی قلبی مداخله «بشر دوستانه» موشک های ناتو را توجیه نمایند، یعنی تلاشی که تا کنون در سوریه با شکست مواجه شد. اگر چه کار بست همین ترندها در لیبیا که جامعه ای متشکل از قابل بسیار متعدد است به نتیجه رسید، ولی در جامعه سوریه پاسخ نداد.

در این جا ما به واپسین تناقض غرب در جنگ دائمی علیه تروریسم می رسیم، زیرا همین تروریست هائی را که معمولاً باید علیه آنها مبارزه کند، برای اجرای نیازهای پستش و برای بی ثبات سازی ملت های حاکم (علی رغم هر آن چه که درباره رژیم حاکم در این کشورهای فکر کنیم...) و ایجاد فضای وحشت برای مردم محل و منحرف ساختن آن به شکل تزریق خشونت می مذهبی به استخدام خود در می آورد.

کادر های مسلح فرانسوی، بریتانیائی و امریکائی در لیبیا تروریست ها را در آنجا سازمان دهی کردند، و همین کار را در سوریه انجام دادند (به ویژه از طریق کشورهای اطراف مانند ترکیه، لبنان، و اردن) : به اساس برخی منابع، برخی از آنها هنوز در اسارت و در زندان سوریه به سر می برند.

غرب به واسطه سرویس های اطلاعاتی اش کاملاً در تأمین امور مالی، سازماندهی و به کار بستن گروه های تروریستی مختلف و به ویژه اسلامی (یعنی آنهایی که کاملاً به سنجه های توجیه کننده نظریات نئو محافظه کاران به اساس مفهوم «برخورد تمدن ها» نزد ساموئل هانتینگتون پاسخ مثبت می گویند) فعال بوده است. غرب از این گروه های تروریستی برای پاسخ گوئی به نیازهای پستش استفاده می کند، و یا در چهار چوب عملیات ویژه سر آنها کلاه می گذارد، مانند سوء قصد های سال های ۱۹۸۰ در اروپا (سوء قصد ایستگاه قطار بولوین، ربودن آلدومورد، و غیره...) این نوع عملیات ها توسط شبکه های نظامی سَرّی ناتو هدایت می شود، که با نام «عملیات گلابی» شناخته شده و تمام اروپا را پوشش می دهد و از سال ۱۹۴۹ از تاریخ ایجاد ناتو به وجود آمد. هدف عملیات این سازمان سَرّی، بی اعتبار ساختن احزاب کمونیستی بود که به زعم ناتو بیش از حد قابل قبول قدرت گرفته بودند، به ویژه حزب کمونیست ایتالیا. شیوه راه بردی که به کار بسته می شد، ستراتژی تنش نام داشت.

در این مورد ما خوانندگانمان را به کتاب بسیار ارزنده ای که تحقیق تاریخ شناس سوئیسی، پروفیسور دانشگاه بعل، دانیل گانسر است رجوع می دهیم، که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد: «سلاح های سرّی ناتو» (۱) که فصل هفتم آن به «جنگ سرّی در فرانسه» اختصاص دارد.

در همین زمینه به شکل خیلی مختصر به موضوع ترورهای سال ۱۹۹۵ در فرانسه باز می گردیم، که توسط گروه اسلامی مسلح الجزایری به عهده گرفته شده بود. هدف از بازگشت به این رویدادها، نشان دادن این واقعیت است که تا چه اندازه می تواند توطئه آمیز باشد و علاوه بر این نمونه ای است که به ما یادآوری می کند که هرگز به اساس ظواهر قضاوت نکنیم، و خصوصا وقتی محافل رسمی به شکل نسخه هائی برای خوراک رسانه ها و مردم جلوی آنها پرتاب می کنند.

در فیلم مستند بسیار عالی که ژان با تیست ریوآر (۲) در سال ۲۰۰۳ برای تلویزیون «کانال +» تحت عنوان «سوء قصدهای پاریس، بررسی گفته ها» (۳) تهیه کرده، همه چیز مطرح شده و ما خوانندگانمان را قویا به دیدن این فیلم دعوت می کنیم. فلم بسیار شگفت آوری است زیرا نشان می دهد که چگونه سرویس های اطلاعاتی شبکه های تروریستی را کنترل می کنند، و حتی چگونه سرویس های اطلاعاتی برای اهداف خاص سیاسی، به ایجاد شبکه تروریستی مبادرت می ورزند.

به طور خلاصه، سوء قصد های پاریس بین جولای و اکتوبر ۱۹۹۵، توسط گروه اسلامی مسلح الجزایری به عهده گرفته شده، و ۱۱ جولای بود که امام سهرای توسط این گروه به قتل رسید. عاملان قتل او هیچ گاه شناسائی نشدند. در این فیلم مستند نشان داده شده است که نام امام مقتول در فهرست سیاه ژنرال های ارتش الجزایر که هنوز در قدرت بودند به ثبت رسیده بوده. وقتی جبهه اسلامی صلح در انتخابات سال ۱۹۹۲ آرای وسیع توده های مردم را کسب می کند، ولی ژنرال های ارتشی قدرت را به آنها واگذار نمی کنند، و به همین علت اغتشاشات آغاز می شود و ارتش تظاهرات را در خون خفه می کند.

برای بی اعتبار ساختن اسلام گرایان (موضوعی که برای بقیه و از جمله برای فرانسه نیز خوشایند بود) ژنرال های حاکم از سرویس های اطلاعاتی ارتش الجزایر برای ایجاد گروه اسلامی مسلح استفاده کردند که فضا را به ترور و وحشت آغشته سازند، تا بر این اساس اسلام گرایان را بی اعتبار ساخته و آنها را به شکل فزینی از فهرست اپوزیسیون حذف کنند.

گروه اسلامی مسلح نمونه ای کلاسیک و رایج از آن نوع عملیاتی است که به شکل انحرافی و زیر پرچم دروغین انجام می گیرد، این سازمان از اوّل تا آخر توسط سرویس اطلاعاتی ارتش ساخته و پرداخته شده بود، و چنان که در فیلم مستند می بینیم، رهبر آینده گروه اسلامی مسلح: زیتونی، که از طریق شانناژ و تهدید به استخدام مأموران سرویس اطلاعاتی ارتش الجزایر درآمده بود، که ابتداء به عنوان عضو و سپس به مقام ریاست گروه اسلامی مسلح ارتقا یافت.

آن چه را که این فلم نشان نمی دهد، و پرسشی که مطرح نمی گردد این است که چه کسی ارتش الجزایر را به قدرت رسانده بود؟ چه منافعی در کار بوده است؟

با این وجود در این فلم از «گروه های خاصی» در فرانسه یاد می شود که برای فروش اسلحه و مرادوات تجاری دیگر از ژنرال های الجزایری پشتیبانی می کردند. در عین حال، این طور به نظر می رسد که امریکائی ها در دوران ریاست جمهوری کلینتن، نظریه نئو محافظه کاران و «برخورد تمدن ها» و ساموئل هاتینگتون را بال و پر می دادند، که کلینتن یکی از طرفداران سر سخت آن بود.

به این اساس، پشتیبانی از ژنرال های الجزایری به بینش جغرافیای سیاسی جهانی و منطقه ای نئومحافظه کاران تعلق داشت. ایالات متحده از ژنرال های الجزایری دفاع می کرد.

تمام این مطالب را مطرح کردیم تا سابقه تاریخی سرویس های اطلاعاتی دولتی را در اختراع شبکه های تروریستی نشان دهیم. به این اساس، در رابطه با حوادث اخیر در فرانسه - تولوز- القاعده طرح پرسش هایی چند را ضروری می سازد:

- آیا محمد مراح بی آن که بداند آلت دست قرار گرفته است؟

- در مورد انفجار بمب جلوی سفارت اندونزی در پاریس، هم زمان با پایان کشتار در مونتوبان و تولوز چه می توانیم بگوئیم؟

- این وقایع به نفع چه کسی است؟ و مشخصا در حال حاضر چه کسی می تواند از گسترش نا امنی در فرانسه بهره ببرد؟

- آیا ما با نتایج «ستراتژی تنش» که از تخصص های «گلا دیو» (سرویس اطلاعاتی و سرّی ناتو در اروپا) و گروه اسلامی مسلح الجزایری هستیم که در سال ۱۹۹۰ آلت دست قرار گرفته بود؟

- همانطور که برای سوء قصد های سال ۱۹۹۵ مطرح بود، می توانیم بررسی کنیم که چه کسانی از این جریان پشتیبانی می کنند؟

- آیا واقعا ضروری است که یادآوری کنیم که نیکلا سرکوزی کیست؟

- آیا می توانیم ندیده بگیریم که نیکلا سرکوزی، از جانب مادر، پسر خوانده فرانک ویسنر (۴) مأمور سازمان سیا و بنیانگذار «گلا دیو» می باشد که پیش از این در این نوشته از آن یاد کردیم؟

چنین پرسش هایی، جزء همان پرسش هایی هستند که ما باید به آنها پاسخ بگوئیم و به اندازه کافی نیز برای پاسخ گوئی انگیزه داشته باشیم.

در جهانی که قویا متأثر از تبلیغات بوده و ما در آن زندگی می کنیم، و یا به شکل تأسف بارتری باید بگویم که عادت کرده ایم در آن زندگی کنیم، و پرسش هایی را که باید مطرح نمی کنیم، در حالی که ما وظیفه داریم که در هر موردی تردید کنیم. باید دائما بررسی کنیم که چرا؟ این و آن به نفع چه کسانی تمام می شود؟ چرا جامعه «محمد مراح» ها و «برویویک» (قاتل اسلو) را به وجود می آورد؟ زیرا این افراد مخلوقات هیولائی آگاهانه و یا ناخودآگاهانه ای هستند. این افراد مخلوق هیولائی مهندسی اجتماعی جامعه ای هستند که ضد طبیعت رفتار (غیر عادی) می کند.

تاریخ اخیر و قدیم نشان می دهد که در روند حوادث هیچ عنصری اتفاقی نیست، و آن چه که در تحلیل ها گاهی ساده به نظر می رسد، در واقع و در صورتی که از نزدیک و با دقت بیشتری به بررسی آن بپردازیم، خواهیم دید که از پیچیدگی خاصی برخوردار است.

آیا چنین حوادثی واقعا به شکل ناگهانی روی داده و تنها باید در ستون حوادث آرشو شود؟ ما به چنین ادعائی باور نداریم. ما فکر می کنیم که منافی در پشت پرده این حوادث را هدایت کرده و الیگارش و سگ های نگهبانشان برای دست یازیدن به هر عملی برای حفظ منافعشان آماده هستند، این واقعیت را تاریخ بارها نشان داده است.

البته ما نمی توانیم به بازماندگان و نزدیکان قربانیان کشتار دیوانه وار فکر نکنیم. هیچ چیزی نمی تواند بهائی برای زندگی تعیین کند، زندگی هر انسانی به عنوان زندگی وقتی که در مونتوبان، تولوز و یا هر کجای دیگری به

مخاطره بیافتد و به نام ایدئولوژی سیاسی و به نام مذهب از بین برود به همان اندازه بیهوده است که به سیر قهقرائی  
تعلق داشته و از کار افتاده.

که حقیقت آشکار گردد، تمام حقیقت، چنین امری را جامعه به قربانیان و خانواده هایشان مدیون است.

[Mondialisation.ca](http://Mondialisation.ca), Le 22 mars 2012

[Résistance 71](http://Resistance71)

<http://resistance71.wordpress.com/>

گاهنامه هنر و مبارزه

۲۳ مارچ ۲۰۱۲

پی نوشت

DCRI. La **Direction centrale du renseignement intérieur**

(۱)

<http://www.voltairenet.org/La-guerre-secrete-en-France>

(۲)

Jean Baptiste Rivoire

(۳)

“[Les Attentats de Paris, enquête sur les commanditaires](#)”

(۴)

Franck Wisner

منبع :

<http://www.mondialisation.ca/index.php?context=va&aid=29910>